الیوت، شعر و شاعری و فرهنگ

ورنون هال

بارانی، عباس

نهاده و هرگز نیز آن را ترک نخواهد کرد.او سمبل آگاهی است و شخصیتی‏ که مرگ دربارهء او معنا ندارد.به دنیا آمده است تا زنده باشد و مبارزه‏ می‏کند تا بماند.بی‏تردید موجودی که‏ من مطرح ساختم پس از من نیز خواهد ماند و اگر بگویم من پس از مرگم با او زنده خواهم ماند سخنی به گزاف‏ نگفته‏ام.

اما چرا حنظله به صورت طفل مطرح‏ شده است؟حقیقت این است که چهرهء طفل نا خودآگاه به ذهنم خطور کرد. زیرا طفولیت مظهر صداقت و پاکی و حقیقت است...او را پا برهنه ترسیم‏ کردم و باید بگویم که سر و وضع‏ ظاهری او تا حدودی مرا به یاد دوران‏ کودکی‏ام در اردوگاه عین الحلوة می‏اندازد.

همواره کوشیده‏ام که به صورتی او را ترسیم کنم که سمبل مشاهدهء حوادث‏ و جریانات باشد زیرا به عقیدهء من‏ مخاطب کاریکاتور نخبگان هستند و نه‏ عامهء مردم.

موهای سرش را مانند تیغهای جوجه‏ تیغی کشیدم زیرا تیغهای جوجه تیغی‏ حکم سلاح را برای او دارد.او شخصیتی ناخوانده و بیگانه است.ولی‏ آکنده از بویی خوش،او زندانی و اسیر است.

برخی از کاریکاتوریستها در کارهای‏ خود به دنبال تحریک احساسات مردم‏ صرفا برای خنده و سرگرمی هستند. من احساسی طبقاتی را ترسیم کردم، احساسی که به قدرت و توانمندیهای‏ طبقات محروم و پایمال شده که‏ شایسته زندگی کردن هستند،نظر دارد.این کار در واقع بیدار ساختن‏ طرفداران آرمان واقعی انقلاب فلسطین‏ و آگاه ساختن آنان از واقعیتهاست. حنظله فرزندی ساده ولی جدی است و از این رو مردم احساس می‏کنند که از درون آگاه آنها حکایت می‏کند.او هرگز نگران از دست دادن چیزی نیست زیرا او بی‏چیز و زحمتکش و محروم است و توان مبارزه و مقابله را نیز دارد.

در ضمن موضعگیریهایش کوشیده‏ام‏ که آرمانهایش را نیز مطرح سازم.از این رو سعی کرده‏ام که او با واقعیتها شجاعانه و به دور از ظاهرسازی و دروغ‏ و دورویی رو به رو شود.آنچه می‏ماند دشواری ادامه این راه طاقت‏فرسا،با همهء مشکلات و ناهمواریهایش است و سرانجام آنچه می‏ماند درد و رنج و اندوه وطن است که در اعماق وجود خانه کرده است.وطنی که حنظله،با امید و آرزوی فراوان مژده آن را می‏دهد».

دکتر حجت رسولی

(استادیار دانشگاه شهید بهشتی)

منابع:

کاریکاتورهای ناجی العلی،وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،1374،چاپ دوم.

«ناجی العلی»،ماهر الیوسفی،انتشارات‏ الاهالی،دمشق،1993،چاپ اول.

الیوت، شعر و شاعری‏ و فرهنگ

ورنون هال

 تی.اس.الیوت خود را در ادبیات، پیرو کلاسیسم؛در سیاست طرفدار حکومت سلطنتی و در مذهب‏ آنگلوکاتولیک توصیف کرده است.او از مساوات گرایی،پیشرفت و لیبرالیزم‏ گریزان است.الیوت بیش از مفهوم و معنای لغوی واژه،دینداری جزمی‏ است و در جایی بیان می‏کند فقط مردمانی بیانات او را درک می‏کنند که‏ نظریهء گناه نخستین در نظرشان‏ موضوعی واقعی،مهیب و وحشتناک‏ است.

در بررسی و ارزیابی این نظریه‏ انتقادی بیش از پیش متوجه خواهیم‏ شد که چگونه عقاید یک انسان درباره‏ ادبیات با نظریات اجتماعی و مذهبی‏اش با هم درآمیخته‏اند.در عصر لویی شانزدهم نئوکلاسیسم جزئی از کل تصویر روشنفکرانه بود،تصویری که‏ در مذهب شامل راست کیش می‏شد و در سیاست حمایت از پادشاه را در برداشت.این موضوع تردید بر انگیز است که آیا خود نئوکلاسیکها واقفند که چگونه نظریه ادبی‏شان مکمل سایر نظریاتشان در دیگر حوزه‏هاست؟به هر حال،الیوت در می‏یابد که عقایدش‏ درباره سیاست،مذهب و ادبیات یک‏ کُلّ را تشکیل می‏دهد.گر چه نظرات‏ الیوت دربارهء شخصیتهای ادبی‏ برجسته،در طول سالیان دستخوش‏ تغییر شده است(بهترین مثال در این‏ مورد تغییر جزئی نظریاتش درباره‏ میلتون است)اما خطوط کلی موضع‏ انتقادی وی تغییر نیافته است.مقالاتی‏ را که وی در اواخر دوران جنگ جهانی‏ اول نگاشت بیانگر عقاید بنیادی‏ مشابه‏ای،همانند عقاید بعدی‏اش‏ است.

او در سال 1917 م مقاله‏ای با نام‏ «سنت و استعداد فردی»(1)نگاشت که‏ هنوز به عنوان مقدمه‏ای بر افکارش‏ ارزشمند است.الیوت این مقاله را به‏ منظور مبارزه و مقابله با این ایده که‏ شاعر باید متناسب با قوه نوآوری و ابتکارش تحسین و ستایش شود، نوشت.هیچ شاعر یا هنرمندی از هر قشر و دسته‏ای که باشد تنها بر اساس‏ قوه نوآوری و ابتکارش نمی‏تواند قابل‏ درک باشد.ارزشمندترین اجزای کار و آثار شاعر اغلب آنهایی هستند که‏ «شاعران پیشین و فقید(اجداد او)تأثیر جاودانه خود را در آنها به صورتی بسیار کارآمد و مؤثر به نمایش می‏گذارند». همهء آثار جاودان،ماندنی و زنده ادبیات‏ دارای نظم و شکلی ایده‏آل هستند.هر اثر تازه‏ای کل نظم را تغییر می‏دهد، حتی اگر این تغییر ناچیز باشد. بنابراین،هر قطعه جدید یک اثر باید به‏ صورتی اجتناب ناپذیر و حتمی طبق‏ معیارها و استانداردهای پیشین داوری‏ شود.شاعر باید روش اصلی ادبیات را بشناسد.او باید دارای«حسی تاریخی‏ باشد که ما آن را تقریبا برای هر فردی‏ که می‏خواهد پس از بیست و پنج‏ سالگی‏اش شاعر بماند،ضروری‏ می‏دانیم».حافظه‏ای ورای حافظه‏ شاعر وجود دارد،حافظه اروپا و حافظه‏ کشورش وجود دارند.خودآگاهی‏ کنونی با خبر بودن و آگاهی از گذشته‏ است.نویسندگان فقید آنهایی‏ می‏باشند که ما آنها را می‏شناسیم.

این حافظه اروپا(سنت)(2)مهمتر از فردیت شاعر است.شاعر باید خودش را تابع سنت بداند زیرا که ارزشمندتر از شخصیت اوست.«پیشرفت هنرمند وابسته به خود ایثاری و معدوم‏سازی‏ مستمر و مداوم شخصیت خویش‏ است».

الیوت برای روشنتر کردن رابطه این‏ فرآیند شخصیت‏زدایی(3)و به منظور درک اهمیت سنت،مثالی قیاس گونه‏ ارائه می‏کند:هنگامی که قطعه‏ای از طلای سفید را به داخل محفظه‏ای‏ محتوی گاز سولفور و دی اکسید کربن‏ قرار دهیم،چه اتفاقی رخ می‏دهد؟ گازهای سولفور و دی اکسید کربن‏ تبدیل به اسید سولفوریک می‏شوند،اما خود طلای سفید تغییر نمی‏کند.ذهن‏ شاعر همانند طلای سفید است. احساسات و عواطف شاعر مانند گازهاست.هر اندازه که شخصیت وی‏ کمتر در شعرش دخالت داشته‏ باشد،خلاقیت شعری‏اش کاملتر است. ذهن شاعر ترکیبات تازه و نوی می‏سازد اما خود وی از آنچه که می‏آفریند جدا می‏ماند.در هنر متعالی«تفاوت بین‏ هنر و رویداد قطعی و مسلم است».

الیوت به این نظریه رمانتیکها که‏ می‏گویند شاعر شخصیت خویش را ابراز می‏دارد به طور مستقیم حمله‏ می‏کند.تجاربی که برای شاعر به‏ عنوان یک انسان مهم است شاید در شعرش هیچ جایی نداشته باشند و تجاربی که در شعرش اهمیت دارند، ممکن است هیچ ربطی به شخصیت او نداشته باشند و یا ارتباطی اندک با شخصیت وی داشته باشند.الیوت‏ می‏گوید؛این باور اشتباه است که شاعر احساس کند احساساتش به هر شکل و به هر صورتی جالب یا مهم است.«کار شاعر پیدا کردن عواطف تازه نیست‏ بلکه به کارگیری عواطف معمولی و تبدیل آنها به شعر جهت ابراز احساساتی که به هیچ وجه عواطف‏ واقعی نیستند،است.و عواطفی را که‏ هرگز تجربه نکرده همانند آن عواطفی‏ که برایش آشنا و شناخته شده هستند، نیازهایش را برآورده خواهند کرد».از این رو،این گفته وردزورث که‏ می‏گوید:«احساس هیجان‏آمیز به‏ هنگام آرامش فرایاد می‏آید»،برای‏ الیوت پذیرفتنی نیست.از نظر الیوت‏ این تجمع انبوهی از تجارب است که‏ شعر را به وجود می‏آورد.نه عواطف یا خاطرات.تجمع تجارب به صورت‏ نا خودآگاه اتفاق می‏افتد.اگر چه،به‏ طبع مقدار زیادی از تحریر شعر باید آگاهانه به وجود آید.هنگامی که شاعر باید در حالت خودآگاهی باشد و نا خودآگاه است و زمانی که باید نا خودآگاه باشد،در موقعیت‏ خودآگاهی است،چنین شاعری‏ متمایل است که«شخصی»(4)باشد،و این بدان معناست که شاعری بی‏ارزش‏ است.«شعر رها کردن مهار عواطف‏ نیست بلکه گریز از عواطف است؛شعر و شاعری بیان شخصیت نیست.